

درآمدی بر اندیشه سیاسی قطب‌الدین شیرازی

مرتضی یوسفی‌راد*

چکیده

محمود بن مسعود بن مصلح فارسی کازرونی اشعری شافعی، مشهور به قطب‌الدین شیرازی، که در قرن هفتم و در اوج تسلط قوم مغول بر ایران زندگی می‌کرد، از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی و صدرالدین قونوی است.

اندیشه‌های سیاسی وی در مورد انسان مدنی و سیاسی و چیستی سیاست و منشأ و مراتب آن و نیز در مورد انواع جوامع سیاسی و طراحی و ترسیم یک نظام سیاسی مطلوب و دولت و عوامل ثبات و پایداری آن حائز اهمیت است.

قطب‌الدین با ابداع و تصویر یک دستگاه فلسفی منظم و منسجم تمام دیدگاه‌های سیاسی خود را بر آنها مبتنی کرده است. وی عالم هستی را عالمی می‌داند که دارای اعتدال و انتظام است و در همه اجزا و عناصر سلسله مراتب رعایت شده است. از نظر وی اگر چه در عالم سماوی و عالم عقول چنین اعتدال و انتظامی تکویناً برقرار است، اما در عالم ارضی و عالم کون و فساد باید با تشکیل نظم سیاسی مطلوب حاصل از عقل و شرع و استقرار دولت فاضله و نیز در راستای تأمین مصالح افراد جامعه به رواج فضائل، خصوصاً فضیلت عدالت پرداخت تا در نهایت، عالم ارضی نیز اعتدال و نظم و انتظام عالم بالا را کسب کند.

وی در مباحث دولت، با اعتقاد به حاکمیت حکمت و تعقل سیاسی و رعایت شریعت و دیانت، اصول سیاست یک دولت را در امور زیر دانسته است: حصول معرفت کافی از افراد،

* عضو مرکز اندیشه اسلامی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

گروهها و طوائف جامعه و استعدادها و شایستگی‌ها و تخصص‌های آنها، رعایت عدالت در حق آنان در جهت شایسته سالاری، تنبیه مجرمان به منظور حفظ امنیت مردم و دولت و تألیف و تلطیف قلوب مردم برای همدلی و همکاری لازم بین دولت و ملت. وی همچنین شرایط حفظ سیاست و امارت را در بناگذاری آن بر تعقل، حکمت، مشورت و تطبیق امور با شریعت می‌داند.

واژه‌های کلیدی: انسان مدنی؛ نظام سیاسی؛ اعتدال و انتظام؛ عالم عقول؛ عالم ارضی؛ دولت فاضله؛ عدالت و جامعه سیاسی.

مقدمه

قطب‌الدین شیرازی (محمود بن مسعود بن مصلح‌الدین) (۶۳۴-۷۱۰ ه. ق) از فلاسفه بنام قرن هفتم هجری است که آثار متعددی در زمینه‌های هیأت، طب، ریاضیات، منطق و حکمت نظری و عملی و علوم دینی بر جای گذاشته است. از آثار مهم فلسفی وی، یکی کتاب *درة التاج* و دیگری، شرح وی بر حکمت اشراق سهروردی تحت عنوان *شرح حکمة الاشراق* است. بخش اعظم *درة التاج* - که در دو مجلد به چاپ رسیده - شامل مباحث منطق و حکمت نظری، اعم از طبیعیات و الهیات است و این نوع مباحث، مبادی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی فلسفه سیاسی وی را شکل می‌دهند. بخش دیگر آن، دربردارنده اعتقاد وی در خصوص رابطه بین «هست و نیست»ها و «باید و نباید»ها و وجود مراتب کمالی بین عالم سماوی و ارضی، و نظریات وی راجع به سیاست و جامعه و نظام مطلوب و دولت است. نوشتار حاضر به بیان اجمالی از بنیادهای شناختی و هستی‌شناسانه و دیدگاه‌های فلسفی - سیاسی و دولت‌شناسی وی می‌پردازد.^۱

دیدگاه‌های معرفتی

به باور قطب‌الدین شیرازی علم و معرفت، صفتی است که نفس بدان متصف می‌شود و به کمک آن، قدرت تمیز بین اشیاء و مفردات و نسبت‌ها را می‌یابد و موجب می‌شود که احتمالی برای نقیضش باقی نماند (قطب‌الدین شیرازی، *درة التاج*، مشکوة، ص ۱۴۵). چنین معرفتی، به دو گونه «حکمت» و «غیرحکمت» تقسیم می‌شود. نسبت غیرحکمت، با جمیع زمان‌ها و مکان‌ها و امت‌ها یکسان نیست؛ مانند علم فقه. علم حکمت با همه زمان‌ها، مکان‌ها و امت‌ها نسبتی یکسان دارد و باتغییر زمان و مکان و تبدل ملل و دول متبدل نمی‌شود و حکیم کامل کسی است که جامع علم و عمل باشد.

۱. اندیشه سیاسی قطب‌الدین شیرازی تاکنون تدوین نگشته است؛ جز آنکه نگارنده در واحد اندیشه سیاسی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم به تفصیل به آن اشتغال دارد.

حکمت، خود به دو علم نظری و عملی تقسیم می‌شود که حکمت نظری، علوم نظری و دانستنی‌ها را چنان‌که هستند معرفی می‌کند. حکمت عملی نیز علم و معرفت به مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسان است؛ به گونه‌ای که منجر به نظام دادن به زندگی معاد و معاش آنان شود و مقتضی رسیدن به کمالی است که آنان به آن توجه دارند. وی برای معرفت حقایق اشیاء و پدیده‌های سیاسی و غیرسیاسی و واقعیت آنها قائل به منابع مختلف است که عبارت‌اند از:

الف) معرفت عقلی: این معرفت از ادراک کلیات توسط نفس ناطقه حاصل می‌شود و چنین کلیاتی، هم از کشف حقایق اشیاء و پدیده‌ها بدست می‌آید و هم از ادراک افعال «حسن و قبیح» و «خوب و بد» و «خیر و شر» و تمیز و تفکیک دادن میان آنها (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۴۵).

ب) معرفت حسی و تجربی: که از ادراکات حواس ظاهری به واسطه قوای آنها از محسوسات و واقعیت‌های عینی و خارجی به دست می‌آید.

ج) معرفت غیبی - روحانی: معرفتی که نفس به سبب اتصالش به عالم غیب می‌یابد و آن زمانی است که نفس از تفکر در آنچه حواس وارد ذهن می‌کنند، فارغ شود و مستعد اتصال به جواهر روحانی گردد.

د) معرفت نقلی و شرعی: معرفتی است که از طریق منابع شرعی، یعنی قرآن و حدیث به دست می‌آید (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۷۲۳-۷۲۴).

دیدگاه‌های هستی‌شناسانه

قطب‌الدین شیرازی به وجود واجب الوجود در رأس کائنات، به عنوان خیر و کمال مطلق و علت العلل پدیده‌های هستی، باور داشت و معتقد بود که خداوند نظام هستی را به بهترین وجه پدید آورده است. در چنین نظامی که نظام احسن و اتم است، عنایت خداوند شامل مخلوقاتش شده است (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۶۲) و اقتضای رحمتش بر مخلوقات، دفع هر شرّ بالذات از عالم است؛ اگرچه وجود شرّ، به قیاس بعضی امور، در عالم کون و فساد وجود دارد. از اصول حاکم بر چنین نظامی - که هم آن را منظوم کرده و هم قانونمند - اصل علت و معلول و رابطه سبب و مسببی است، به گونه‌ای که هر پدیده را، اعم از پدیده‌های سماوی و ارضی، پدیده‌های عالم افلاک و کون و فساد، پدیده‌های مادی و غیرمادی و سیاسی و غیرسیاسی، قانونمند نموده که لازمه آن، وجود نوعی قابلیت و قانون‌پذیری بر پدیده‌هاست و پدیده‌های مشمول سیاست نیز از این امر مستثنی نیستند. وجود چنین اصلی و اعتقاد به وجود علت غایی برای پدیده‌ها، اصل هدف‌داری و هدف‌مداری، غایت‌داری و غایت‌مداری را نیز بر کل پدیده‌های عالم هستی - از جمله پدیده‌های سیاسی - ثابت می‌کند (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۳۰-۱۳۱). با وجود چنین اصلی است که حکمت عملی به عنوان علم «ارزش‌ها» و علم «بایدها و نبایدها»ی فلسفی شناخته می‌شود تا با علم و عمل به آنها، عالم «تحت القمر» و به تعبیری عالم «کون و فساد» که آمیخته با شرّ است، از عالم سماوی که خیر محض است، بیشتر فیض ببرد تا به حد کمال خود

برسد و بدین شکل نوعی ارتباط مستقیم در اصل وجود و مرتبه وجودی بین عالم فوق القمر و به تعبیری عالم افلاک با عالم ارضی یا کون و فساد وجود دارد.

حیات جمعی بشر، از پدیده‌های عالم کون و فساد است اگرچه اصلش خیر است، اما به سبب تضادی که بین پدیده‌های ارضی و از جمله حیات جمعی انسان به وجود می‌آید، شروری را تولید می‌کند و باید با تدبیر و سیاست - که اشرف صناعات در میان زندگی بشر است - و با ایجاد الفت و تعاون در میان افراد اجتماع، آن را یا از بین برد یا به حداقل رساند (قطب الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۳۱).

به عقیده وی، نفس یکی از جوهر موجودات است، و به جهت تعلقی که به بدن دارد، تدبیر آن را به عهده دارد و با استفاده از قوای خود به دنبال ارتباط بیشتر با عالم بالاست تا با تحصیل معارف حقیقی و تهذیب قوای تحریکی آن، به سعادت که غایت آن است، برسد (قطب الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۲۴۵). و زمینه چنین امری حاصل نمی‌شود مگر در جامعه؛ آن هم با حاکمیت اصولی چون قانونمندی و وجود نظم بین امور و حاکمی که عارف به معارف حقیقی الهی و دارای نفسی مهذب از رذایل و متخلق به فضایل باشد (قطب الدین شیرازی، درة التاج، شرح حکمة الاشراق، ص ۴۴۶).

انسان‌شناسی سیاسی

در نظر قطب الدین شیرازی انسان موجودی الهی - شیطانی (انسانی - حیوانی، و معنوی - مادی) است؛ جهت معنوی و الهی را فطرتاً در خود دارد. جهت پست و حیوانی را با اختلاط و مجاورت با محیط ناسالم و افراد پست و سیاست‌های باطل و گمراه‌کننده و شیطانی اخذ می‌کند، و این دو - بسته به اینکه غلبه کدام بیشتر است و کدام یک زمینه بروز بیشتری دارد - انسان را به سوی خود می‌کشاند (قطب الدین شیرازی، درة التاج، همانی، ص ۲۶). آنچه قابل توجه است، اینکه به باور وی نه تنها معاشرت با محیط، افراد و شرایط ناسالم فرهنگی و تربیتی ممکن است افراد را به پستی و کسب اخلاق رذیله بکشاند، بلکه مجاورت با چنین محیط و افراد و شرایطی نیز ممکن است یک فرد، گروه یا جامعه را به فساد بکشاند؛ بلکه به‌طور طبیعی اختلاط با افراد ناسالم و درانده صفات رذیله تأثیر منفی خود را می‌گذارد، مگر اینکه تدابیر لازم و سیاست‌های فرهنگی مناسب اتخاذ شده باشد تا چنین آثاری را رفع و دفع کند.

در روایت نبوی آمده است:

هر انسانی برفطرت خود (که همان فطرت الهی است) تولد یافته؛ مگر آنکه پدر و مادر او هر دو یهودی یا نصرانی یا مجوسی باشند که در این صورت آن‌گونه بازمی‌آید که این دو او را پرورانده‌اند» (جامع صغیر، ج ۲، ص ۹۴).

یعنی اگر یک مولود نصرانی را مسلمان پروراند، مسلمان می‌شود و اگر نصرانی پروراند، نصرانی می‌شود و چنین

است در باقی اعتقادات نظیر اینکه پرورش یافته شخص بدعت‌گذار، بدعت‌گذار می‌گردد و پرورش یافته سنی، سنی می‌گردد و نیز در صنایع که مریی بر شاگردان خود تأثیرگذار است (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۳۵).

بنابراین به عقیده وی چنان که عوامل درونی بر رفتار و عقاید افراد تأثیرگذار است، به همان میزان عوامل بیرونی، همچون تربیت افراد و فرهنگ‌ها و سیاست‌های حاکم بر جوامع، بر رفتار و عقاید و افعال انسان تأثیرگذارند.

به عقیده قطب‌الدین انسان سه نوع نفس نباتی، حیوانی و انسانی دارد. وجود نفس انسانی، او را از دیگر موجودات متمایز می‌کند. به فعلیت رسیدن قوا و استعدادها، کمالی در نفس وی، وی را از ماهیت حیوانی اش دور و شأن انسانی او را عملی می‌کند. چنانچه استعدادها، کمالی او کاملاً به فعلیت درآیند، او را به انسانی کامل و الهی مبدل می‌سازند (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۷۴۵) و نفس ناطقه وی به عقل فعال متصل می‌گردد. وی در شرح حکمت اشراق سهروردی می‌گوید: اگر حکیم از حکمت «دانتستی‌ها» و حکمت «یافتنی‌ها»، (سیر و سلوک و ریاضت) برخوردار باشد، به مقام ولایت و امامت می‌رسد (جعفر سجادی، حدیث اندیشه، ص ۴۳۸). در این صورت است که تمام ابواب معارف را به قدر طاق بشری دریافته و تمام فضایل انسانی را تحصیل کرده و استحقاق منصب «خلیفه‌اللهی» را در زمین از آن خود نموده و حق و شأن تدبیر امور جامعه بشری را به خود اختصاص داده است.

آدمی با به فعلیت درآوردن استعدادها، کمالی خود، به مدد قوه ناطقه و عاقله‌ای که دارد، اسباب شرافت خویش را بر دیگر موجودات فراهم می‌سازد. او اگرچه قبل از به فعلیت درآوردن استعدادها، کمالی اش در حد حیوانات است، اما با به کارگیری عقل خود و ادراکات و قضاوت‌های آن، از حیات حیوانی فاصله می‌گیرد و به حیات انسانی که حیات معرفت و شناخت حقایق و عمل بر طبق آنهاست، دست می‌یابد.

او با عقل خود به هستی و خالق آن، یعنی خدای سبحان معرفت پیدا می‌کند و سپس با آن، اوامر و نواهی رسولان خدا را درک و اعمال و رفتار خود را آن‌گونه تنظیم می‌کند که در جهت وصول به حق و طریق معارف حق باشد؛ و نیز با این منبع ادراکی، به درک خیر و شر و نفع و ضرر حقیقی اشیاء می‌پردازد تا رفتار خود را با خیرات و فضایل منطبق نماید و از شرور و رد ایل دوری کند. وجه دیگر شرافت انسان بر دیگر انواع خود، یعنی انواع حیوانات، به آن است که وی با قدرت عاقله خود توان تسلط یافتن بر دیگر مخلوقات و بهره بردن از آنها را دارد. بُعد دیگر این شرافت، با (گفتار) حاصل می‌شود؛ زیرا گفتار است که انسان را به شناسایی هموعانش و پرسش از آنچه در دل آنان است، توانا می‌کند و از این طریق امکان همکاری با یکدیگر و زندگی جمعی حاصل می‌گردد. با آگاهی یافتن از یکدیگر، به دوری جستن از افرادی که برای او مضرند دست می‌یابد و در پی آن، با روابط جمعی که مردم با یکدیگر دارند - از قبیل دادوستدها و بخشش‌ها یا هر امر دیگری که به اجتماع و تمدن تعلق دارد - زمینه استمرار حیات جمعی فراهم می‌گردد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۳۵).

قوه ناطقه انسان، هم وسیله تعقل اوست؛ تا از مفهومی به مفهومی دیگر و از معقولی به معقول دیگر پی ببرد و به

قضاوت درباره حق و باطل بودن افکار و افعال پدید آید، هم وسیله اندیشه و تحلیل اندوخته‌ها و مفروضات ذهنی است تا با آنها به فرضیات و مجهولات دست یابد و بتواند با تنظیم و تدوین یافته‌های ذهنی، به علوم و صناعات جدید دست یابد. وجود چنین قوه‌ای وسیله تمییز میان «زشتی و زیبایی» و «خوب و بد» است:

قوه ناطقه آن است که انسان به آن تعقل کند، و به آن باشد رؤیت، و به آن افتناء علوم و صناعات کنند، و به آن تمییز کنند میان قبیح و جمیل در افعال (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۸۳).

بنابراین قوه ناطقه، هم وسیله‌ای است برای تأمین نیازهای معرفتی انسان و هم وسیله‌ای است برای تشخیص مصالح و منافع یا مفاسد و مضار فردی و نوعی وی؛ از این رو به دو قسمت نظری و عملی و به تعبیر خواجه طوسی به «عقل نظری» و «عقل عملی» تقسیم می‌شود (خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۵۷).

قوه و عقل نظری متکفل ادراک و معرفت موجوداتی است که شأن آنها «دانستی» است (نه بایستی و عمل کردنی) تا ما در آنها قدرت تصرف، و با قدرت تمییز دگرگونی‌های اشیاء را از حالی به حالی دیگر داشته باشیم. بنابراین، متعلق عقل نظری از سنخ «دانستی» است که اصول و فروع حکمت و فلسفه نظری را شکل می‌دهد. اما حیطة عمل قوه و عقل عملی تمییز ادن اشیایی است که شأن آنها عمل کردن انسان به آنها است؛ یعنی انسان قدرت تصرف در آنها و قدرت تمییز بین آنها را دارد که کدام یک بر طبق مصالح فردی و نوعی بوده و کدام یک بر طبق مفاسد و مضار می‌باشد و این قوه مبدأ حرکت بدن به انجام افعال مصلحت‌دار می‌باشد. شأن این قوه آن است که بر سایر قوای بدن مسلط شود و آنها را به خدمت خود بگیرد، نه آنکه از آنها منفعل شود؛ زیرا در این صورت، اخلاق رذیله از آن سرزند (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۷۱۸).

چنین عقلی خود به دو قسم مهنی (صناعی) و فکری تقسیم می‌گردد:

الف) قوه عقل عملی مهنی و صناعی: عقلی است که کارها و صناعاتی همچون تجارت، طبابت، کشاورزی و... را فراهم می‌آورد، و به سبب نیاز انسان به اینها، با تدبیر و تصرف در محیط، سنخ نیازها را شناسایی کرده به تناسب، در پی ایجاد صناعات و حرفه‌های برآورنده چنین نیازهایی برمی‌آید:

«مهنی و صناعی آن است که به آن افتناء و مهن کنند؛ چون تجارت و فلاحت و طب» (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۸۳).

ب) قوه عقل عملی فکری: چنین قوه‌ای در پی آن است که اولاً: آیا چیزی امکان وقوعی دارد یا نه؟ ثانیاً: اگر امکان عمل در آن هست، چگونه باید عمل کرد تا به مقصود رسید و به دنبال آن، به ایجاد زمینه‌ها و رفع موانع پرداخت:

(قوه عملی) فکری آن است که اندیشه کنیم در چیزی که می‌خواهیم عمل بکنیم که عمل به آن ممکن

است یا نه و اگر هست، چگونه باید که آن را عمل بکنیم (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، ص ۸۳). متعلق این عقل، از سنخ عمل‌کردنی است و حکمت عملی و اقسام سه‌گانه آن، یعنی اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن، ناشی از چنین قوه‌ای است.

نتیجه اینکه، نفس انسانی باد و قوه نظری و عملی، دو فعل اساسی دارد: یکی ادراک معقولات است که در آن، از معقولات اولی و ثانوی شروع می‌شود و تا اعلی مراتب معقولات امتداد می‌یابد و سعادت نفس با چنین ادراکاتی حاصل می‌شود؛ و دیگری عدالت است که حاصل قوه عملی و مشارکت نفس با بدن است. در چنین مشارکتی، یکی سعادت دیگری یعنی عدالت را برای نفس می‌آورد. و آن، حاصل اعتدال سه قوه عقل، شهوت و غضب می‌باشد که اعتدال قوه عقل به آن است که در فرقی‌گذاری میان صدق و کذب اقوال، و حُسن و قُبْح افعال و حق و باطل در اعتقادات به آسانی به قضاوت و تمییز و تفکیک بین آنها بپردازد. و اعتدال قوه شهویه و غضبیه به آن است که هر یک در خدمت حکم عقل و حکمت قرار گیرند و انبعاث آنها به مقتضای عقل و حکمت باشد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۲۲-۲۳). سعادت نفس به لحاظ ذات آنکه خاص است، در وصول به «عالمی عقلی» است (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، ص ۹۵) و سعادت آن به جهت علاقه‌ای که با بدن دارد، تحصیل هیأتی استعلایی است که با کسب ملکه عدالت به آن می‌رسد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، ص ۹۵).

در نتیجه، تمام افکار و عقاید او، مطابق معارف حقه می‌شود و همه افعال و رفتار او، بر وفق مصلحت نفس خود و نفس نوع خود می‌گردد، و مصداق این آیه شریفه:

و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُتَّقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِبِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِرَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ (بقره، آیه ۱۳۳-۱۳۵).

چنین شخصی در اعمال نیک و مورد پسند عقل و شرع سبقت می‌گیرد، به گونه‌ای که تمام افعال حسن در او ملکه شود و جزء خُلق او گردد و از همه افعال زشت دوری جوید. چنین شخصی انسان کامل گردیده، استحقاق مُلک حقیقی را می‌یابد و در فلسفه سیاسی قطب‌الدین، اوست که باید «مدبر عالم» گردد.

سیاست

در نظر قطب‌الدین شیرازی سیاست، به اعتبار غایتش، به معنای اصلاح اخلاق و رفتار و عقاید مردم و ارشاد آنها به راهی است که مصلحت دنیا و آخرت آنها اقتضای آن است:

بدانکه سیاست استصلاح خلق و ارشاد ایشان به راهی راست که منجی باشد در دنیا و آخرت (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۳۱).

لازمه‌چنین‌سیاستی، ازسویی آن است که سیاست‌های خرد و کلان و خط‌مشی‌ها، راهبردها و رویکردهای سیاسی - چه از نهادهایی که ماهیتاً سیاسی هستند و چه نهادها، وزارتخانه‌ها و مؤسسات غیرسیاسی امادارای جهت‌سیاسی - برای اصلاح رفتار، افکار و عقاید مردم اتخاذ شود و از سوی دیگر، نهاد‌های مناسب اجرایی برای به فعلیت رساندن و نهادینه‌کردن آنها در جامعه سیاسی، لازم است؛ به همین علت، وی سیاست را اشرف صناعات می‌داند:

و اشرف این صناعات سیاست است و از این جهت صاحب این صنعت استخدام سایر صناعات کند (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۳۰).

دیگر اینکه با رسیدن به تدابیر لازم و برپا نمودن نهاد‌های لازم اجرایی و جاری، نباید به آن بسنده شود، بلکه سیاست‌ها و نهاد‌های لازم تدبیری و اجرایی، برای ارشاد آنها در آنچه مصالح مردم در دنیا و آخرت اقتضا می‌کند، صورت گیرد، و دائم آنها را به فضایل انسانی و مصالح نوعیه بشری تشویق و به دوری از رذایل دعوت نماید.

وی با مدنی بالطبع دانستن انسان در بقاء نوع خود و وجودگرایش به هموع، سیاست را از باب اصلی دانسته که قوام عالم به آن است و از آن طریق میان افراد و اجتماع تألف و تعاون ایجاد می‌شود تا بدان وسیله به تأسیس نظام پیردازد و سایر صناعات را به استخدام خود درآورد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۳۰). زیرا اگر سیاست نباشد اگرچه مردم به هموع خودگرایش دارند، اما در عین حال گرایش تجاوز به حقوق دیگران و در پی آن، هرج و مرج و بی‌نظمی را پدید می‌آورد. اما سیاست به تنظیم رفتار افراد در جامعه پرداخته، هرکس را در جای خود قرار می‌دهد تا به جای تجاوز به حقوق یکدیگر، به همکاری و رشد نوع‌گرایی و نوع‌خواهی رو آورند. براین اساس، نزد وی، روآوری به چنین سیاستی طبیعی و فطری بشر است.

بنابراین در نظریه قطب‌الدین لازمه جامعه سیاسی، یکی مشارکت است تا نیازهای فردی و جمعی و گروهی برآورده شود و دیگری، معامله با یکدیگر تا روابط مستحکم‌تر شود و در پی آن، تمدن برپاگردد. سوم پیش‌نیاز جامعه سیاسی، قانون است تا به امور و روابط افراد انتظام دهد و نهاد‌های برآورنده نیازهای افراد را برای اصلاح خلق، جهت دهد. چهارم، حاکمی است که هم عادل باشد تا حق هرکسی را به میزان استحقاق به او پیردازد و هم با سیاست‌گذاری و اجرای آن، به مدیریت سیاسی در راهبری جامعه، و طبابت سیاسی در شناسایی آفات و امراض اجتماع سیاسی پیردازد:

«پس لابد باشد از مشارکتی که تمام نشود الا به معاملتی که لابد باشد آن راستی و عدلی که ایجاب ایشان کرده باشد سانی و عادلانه؛ چه، اگر ایشان را بگذارند و آراء ایشان مختلف شدند، نزد آن هر یکی آن خواستی که محتاج بودی به آن، و خشم‌گرفتی بر آن کس که مزاحمت او کردی در آن و منتظم نشدی تعاون میان ایشان (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۷۲۴)».

بنابراین سیاست آن‌گاه کامل می‌شود و می‌تواند به اهداف خود برسد که لوازم آن، یعنی امور مذکور، همراه با سیاست محقق شوند؛ زیرا سیاست امری اعتباری است و با وجود امور فوق، تحقق می‌یابد.

رابطه دین و سیاست

در اندیشه سیاسی قطب‌الدین، زندگی جمعی مردم و هدایت آنها به سوی سعادت، از طریق نظامی به دست می‌آید که با قوانین کلی سعادت آور و احکام و قواعد جزئی شرعی حاصل می‌شود. قوانین کلی که در آن، اصول کلی مصالح و مفاسد زندگی جمعی لحاظ شده است و توسط انسان کامل الهی تنظیم و تدوین گردیده و احکام و قواعد جزئی که از طریق شارع اخذ می‌شود. در زمان پیامبر(ص)، اوست که، هم حکیم الهی است و به ملاحظه چنین شأنی واضح قوانین کلی سعادت آور بر محور حکمت و عدالت است و هم پیام‌آور احکام الهی و احکام جزئی شرعی (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۸۹).

سیاستی که از طریق نبی(ص) در جامعه حاکم گشته و جریان راهبردی جامعه را به عهده دارد، سیاست فاضله است که، به باور قطب‌الدین، اول مرتبه سیاست است و وی از آن به «سیاست انبیاء» تعبیر می‌کند (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۳۱). این سیاست بر عام و خاص افراد، و بر مصالح آنها در ظاهر و باطن آنها نفوذ دارد. مرتبه دیگر سیاست، «سیاست خلفاء و ملوک و سلاطین» است که همه افراد جامعه را شامل است؛ اما نه بر اساس مصالح و مفاسد آنها، بلکه بر اساس منافع و نیازهای حسی و دنیوی آنها جاری می‌شود. مردمی که تحت چنین سیاستی از چنین حاکمانی هستند، یا هوای نفس و شهوت بر عقل و اندیشه آنها غلبه دارد و یا گاهی عقل و فکر بر آنها حکومت می‌کند (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۱۴-۱۵). از دیدگاه قطب‌الدین شیرازی دین و دنیا رابطه تکمیلی با یکدیگر دارند. بدین معنا که به باور وی، مقاصد مردم به دین و دنیا منحصر می‌شود و دین، وقتی نظام می‌گیرد و در تمام ابعادش قابل اجراست که دنیا و نظام دنیوی مردم و جامعه سامان یابد و بستری باشد برای اجرای دین. دنیا سامان نمی‌پذیرد، مگر با اعمال، و یکی از اعمال، سیاست است که از باب ایجاد تألف و تعاون و در باب تأمین معاش یکدیگر، به دنیا سامان می‌دهد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۳۱).

بنابراین، نه تنها دین و دنیا با یکدیگر رابطه تکمیلی دارند، بلکه دین و سیاست نیز چنین است و چه بسا که دین در پناه سیاست مطلوب، رشد کند، در دل مردم نفوذ یافته و آنان را به سوی خود بکشاند.

فلسفه سیاسی قطب‌الدین شیرازی

به عقیده قطب‌الدین شیرازی، حکمت، معرفت به حقایق اشیاء و پدیده‌ها است به میزانی که در توان انسان باشد و عبارت است از عمل به آنچه «بایستنی» است به میزان استطاعت انسان و در جهتی که کمال نفس متوجه آن است. در این صورت حکیم کامل کسی است که جامع علم و عمل باشد. چنین کسی بلندترین مراتب نوع انسانی را دارد و اوست که ریاست جامعه سیاسی را به عنوان مدبر نظام سیاسی به عهده می‌گیرد.

از دیدگاه او مبدأ تشخیص و تعیین مصالح اعمال و مبدأ تمیز افعال نوع بشر از حیث حسن و قبح آنها، طبع بشر است و عقول اهل معرفت که در این امر از دیگران پیشی گرفته اند و آنان که تجارب بسیار در دوران پیشی و کیاست و تعقل و تدبیر در زندگی امم و ملل مختلف دارند، صلاحیت دارند که چنین مصالحی را به تبیین و تعیین و تفصیل بپردازند تا آنها را در قالب قانونی نظام مند در آورند و نظام نامه جوامع را در رسیدن به کمالات و فضایل تدوین نمایند و بدین نحو قوانین کلی مصالح نوع بشر را تدوین کنند. و چنین قوانینی هیچگاه با اختلاف زمانها و فرهنگها و خلق و خویهای گوناگون تغییر نمی پذیرد.

البته در امور جزئی زندگی جمعی، بر حسب آداب و رسوم ملل مختلف، احکام و قواعدی وضع می شود که به حسب زمانها و سیرت ها و فرهنگها در اقوام و ملل مختلف، تبدل می پذیرد. چنین احکام و قواعدی اگر از طرف یک فرد الهی مانند پیامبر آورده شود، در اصناف مختلف خواهد بود مثل عبادات و احکام آن، که درباره اعمال فردی است، و مانند نکاح و زندگی زناشویی و معاملات و احکام آن، که درباره اهل منازل است در اداره و تدبیر منزل و بعضی اصناف در حدود و سیاسات معاملات در بیان روابط جمعی و احکام آنها، در حد شهرها و کشورها است که همگی اینها، بسته به نوع شریعتی که یک پیامبر می آورد، متفاوت می شوند، علمی را که مشتمل بر این مسائل باشد، علم فقه گویند.

چنین احکام و قواعدی که مبدأ آن، یا آداب و رسوم است یا از نوع نوامیس الهی، با دگرگونی احوال آدمیان و در زندگی جمعی شان و یا با رفت و آمد رجالی که نقش و جایگاه خاصی در میان افراد دارند - اعم از رجال سیاسی و غیرسیاسی - و با گذشت روزگار و پیدایش ملل و دول مختلف، تبدل می یابد. علم به چنین اموری از قلمرو اقسام حکمت خارج است؛ زیرا حکیم بر فضایی که عقول افراد بر آنها حکم می کنند نظر دارد و بر کلیات امور به تفحص می پردازد: آنچه مبدأ آن طبع بود، آن است که تفصیل آن مقتضای عقول اهل بصارت و تجارب ارباب کیاست بود و به اختلاف ادوار و تقلب سیر و آثار، مختلف و متبدل نشود و آن حکمت عملی است... و اما آنچه مبدأ آن وضع بود اگر سبب وضع اتفاق رأی جماعتی بود بر آن، آن را آداب و رسوم خوانند و اگر اقتضای رأی بزرگی بود مانند پیامبری یا امامی، آن را نوامیس الهی خوانند. و آن نیز سه صنف باشد: یکی آنچه راجع به هر نفسی بود به انفراد، مانند عبادات و احکام آن و دوم آنچه راجع به اهل منازل بود به مشارکت مانند مناکحات و دیگر معاملات و سیم آنچه راجع به اهل شهرها و اقلیمها بود مانند حدود و سیاسات. و این نوع (علم) را علم فقه خوانند. و چون مبدأ این جنس اعمال وضع است به تقلب احوال و تغلب رجال و تطاول روزگار و تفاوت ادوار و تبدل ملل و دول در بدل افتد (قطب الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۶۱).

طبعی که مبدأ احکام کلی و احکام آن مطابق با اقتضای عقول است، نتیجه اعتدالی است که در قوای عقل در فرق گذاری میان صدق و کذب اقوال و حسن و قبح افعال و حق و باطل اعتقادات حاصل می شود و نتیجه اعتدال قوه شهویه و غضبیه که در خدمت حکم عقل و حکمت درمی آیند و انبعاث آنها به مقتضای آن چیزی است که عقل و حکمت به آن حکم می کنند (قطب الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۲۲).

چنین اعتدالی در شخص حکیم الهی است که مُلک حقیقی از آن اوست و او باید تدبیر عالم در یک نظام عام فراگیر، ریاست همه مُدُن را برعهده داشته باشد.

اودارای یک هیأت و استعداد طبیعی در فضیلت و کسب فضایل و دارای اخلاق هم‌سنخ و موافق با چنین هیأت و استعدادهایی و متمکن در عادت یافتن به آنهاست (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۸۵).
او نه تنها خود به اعتدال در قوای نفسانی رسیده، بلکه مستنبط اعتدال اخلاق افراد بنفسه و در مجموعه اجتماعات و جوامع سیاسی می‌باشد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۸۹).

او علم و معرفت به نفس انسانی به کلیت آن و به اجزای آن و حفظ صحت آنها و علم به آنچه عارض بر جمله نفس و جامعه و یا بر تک‌تک اجزای آنها و بر منشأ عارض شدن امراض بر هیأت نفس و اجتماع و اجزای آنها و علم بر وجوه ازالت ردایل از نفس و جامعه و اجزای آنها و بر تدبیر بر آنها دارا می‌باشد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۸۰-۸۱).

با توجه به تقسیم قطب‌الدین از مراتب سیاست، که مرتبه اعلاای آن را سیاست انبیاء دانست، به نظر می‌رسد چنین شخصی، یعنی حکیم کامل، «نبی» باشد که به ملاحظه نفسش که اتصال به عقل فعال دارد، چنین شأن و استحقاقی را داراست و به ملاحظه نبوتش، حامل احکام و قواعد جزئی زندگی جمعی بشری است (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۷۲۴).

بدین‌گونه است که وی ریشه حکمت را - اعم از بدنی، منزلی و مدنی - حدیث پیامبر اسلام (ص): «الْأَكْلُكُمْ زَاعٌ وَ الْكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» می‌داند؛ چه اینکه مراد از سلطان اعم است از راعی در هر شهری که سلطان و راعی آن امیر آن شهر است و در هر قومی شیخ آن قوم سلطان و راعی آن است و در هر منزلی، مرد آن راعی آن است و هر یک مسؤول از رعیتشان بوده تا به عدالت میان آنها حکم کند.

ریشه چنین حکمتی، یعنی حکمت مدنی، حکم به عدالت نمودن و ایجاد روابط، هنجار، ساختارها، نهادها و سازمان‌ها و اتخاذ خط‌مشی سیاسی در اجتماعات مدنی بر اساس عدالت است. و عدالت آن است که مجموع کمالات در فرد و قوای جامعه (قوای اقتصادی، سیاسی، نظامی) با یکدیگر متعادل باشند (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۲۵۴). زمانی مجموع کمالات حاصل می‌شود که هر یک از قوای فرد و جامعه به اعتدال برسند. اعتدال قوه مدبیره و عاقله نفس و جامعه به «حسن تدبیر» و اصابت رأی و علم و اطلاع بر دقائق امور و آثار و نتایج و پیامد آنها ظهور هر چه بیشتر از آثار حکمت در افعال و تدابیر و سیاسات است. اعتدال قوه غضبیه و دفاعیه نفس و جامعه به شجاعت و وزیدن و کرامت و شهامت داشتن، حلم و وقار و فرونشاندن غیظ و دوری از تهور و بی‌باکی و عجب و تکبر، دوری از گوشه‌نشینی و سلطه‌پذیری و ترسویی. اعتدال قوه شهویه در نفس، و قوای اقتصادی در جامعه به عفت و میانه‌روی و صبر و حیا و دوری از حرص و طمع و زیاده‌طلبی و دوری از زهد و عزلت و گوشه‌گیری است (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۲۲-۲۳).

وجود چنین منشأی است که موجب می‌شود قانونمندی بر اساس آن قوانین مصلحت‌آور کلی باشد و بر طبق تمام جوامع مطابقت داشته و برای همه آنها مصلحت‌آور باشد.

بنابراین، هدف فلسفه سیاسی، حکم نمودن میان قشرهای جامعه، گروه‌ها، سازمان‌ها، روابط، ساختارها بر میزان عدالت است، که به دست مدبّر نظام سیاسی در شهرها و ولایات و اجتماعات بزرگ، از طریق جعل قوانین و روابط و هنجار و نهادهای لازم صورت می‌گیرد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۱۵۷). مدبر و حاکم چنین نظامی - که نزد وی تعبیر به انسان الهی کامل می‌شود - دو وظیفه حفظ صحت جامعه و افراد آن را در صورتی که سالم باشند، و معالجه امراض نفوس مریض را در صورتی که مریض باشند، دارد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۷۹). چنین مدبری باید دارای ویژگی‌هایی باشد که بتواند جامعه سیاسی را به اعتدال در فضایل و خلیقات برساند و آنها عبارت‌اند از:

۱. علم و معرفت به فضایل و رد ایل داشته باشد تا بتواند فضایل و ملکات حسنه را به جامعه معرفی کند و لازمه آن، علم به اجناس فضایل و افراط و تفریط آنها و علم به طریق به اعتدال کشاندن آنهاست.
۲. صناعت لازم را در استخراج چنین اعتدالی داشته باشد.
۳. خود اکمل اهل جامعه در سعادت باشد تا اهل مدینه او را بر آنچه وی داعی آن است، بیابند.
۴. معرفتی که وی باید داشته باشد، متفاوت از دیگر قشرها و افراد جامعه باشد؛ یعنی به گونه کامل دارای معارف لازم عقلی و قوانین کلی و معرفت تجربی لازم و معرفت به مصالح و مفاسد باشد.

جامعه و نظام سیاسی مطلوب

سابقاً ذکر شد که از دیدگاه قطب‌الدین، انسان‌ها طبعاً گرایش به زندگی جمعی دارند؛ چرا که افراد بدون اجتماع نیازهای ضروری خود را نمی‌توانند برآورده سازند و به همین جهت نوع انسان‌ها رو به زندگی جمعی می‌آورند تا با تعاون و همکاری با یکدیگر نیازهای خود را رفع کنند. اما چنین انسان‌هایی اگر به خود واگذاشته شوند و ناظم و عادل و حاکمی نباشد که آنها را انتظام دهد و عدالت را برقرار سازد، گرایش به تجاوز به حقوق دیگران در آنها ایجاد می‌شود و به میزان توانایی، حق دیگران را پایمال می‌کنند. بنابراین، ضرورت سیاست و تشکیل نهادهای انتظام‌دهنده و قوانین عادلانه محسوس است و چون تدبیر و انتظام بدون مدبّر و ناظم ممکن نیست، ضرورت مدبّر و حاکمی که بر چنین جامعه‌ای رهبری کند، پیش می‌آید.

چنین اجتماعی که دارای مدبر و حاکمی باشد که در چارچوب قانون به انتظام و اِعمال قانون بر اساس عدالت، از طریق نهادها و سازمان‌ها و مؤسسات پردازد، دارای یک نظام سیاسی است، که بسته به اهدافی که آن جامعه تعقیب می‌کند، انواع مختلفی پیدا می‌کند. این اهداف، یا تعاون برای رسیدن به ضروریات حیات و زندگی اعضا است و یا

تعاون نه برای رسیدن به ضروریات، بلکه رسیدن به افضل‌اشیائی که وجود انسان و زندگی جمعی به آن قوام می‌یابد. البته اینکه این افضل‌اشیاء چیست، بسته به نوع معرفت اشخاص و جوامع فرق می‌کند: چه بسا افضل‌اشیاء در جامعه‌ای، «ثروت» تلقی شود و در جامعه‌ای دیگر «الذت» و یا در جامعه‌ای جمع میان آن دو و در جامعه چهارمی، «فضایل و تحصیل سعادت» افضل باشد؛ لذا بسته به هر یک، ماهیت جوامع با یکدیگر تفاوت می‌یابد:

مدینه‌گاه ضروری باشد و گاه فاضله. اما مدینه ضروری آن باشد که اجزای آن به تعاون باشند بر بلوغ ضروری در آنچه به آن باشد قوام ایشان و زندگی آنها و حفظ حیات آنها فقط. اما مدینه فاضله آن است که اهل آن متعاون باشند بر بلوغ افضل‌اشیائی که به آن وجود انسان باشد و قوام زندگی او و حفظ حیات او، پس قومی چنان دیدند که آن افضل به یسار است و قومی گفتند که آن تمتع به لذات است و قومی گفتند جمع میان ایشان افضل است (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۹۹).

به عقیده قطب‌الدین، نظام سیاسی مدینه فاضله آن است که افراد برای رسیدن به کمال خیر و خیرات و سعادت قصوی یکدیگر را یاری رسانند و سیاست‌ها و نهادها و رفتارها، جملگی هموارساز آن باشند. چنین نظام و جامعه‌ای، با چنین معیاری خود را از دیگران جدا می‌کند (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۱۰۰). در این نظام، طریق وصول به سعادت، اعتدالی است که در مجموعه ارکان و سیاست‌های خرد و کلان و اجزای نظام در قالب قوای نظامی و اقتصادی و سیاسی صورت می‌گیرد و آن را از افراط و تفریط در نگرش‌ها و گرایش‌ها بازمی‌دارد تا تدبیر سیاسی را با تعقل و تدبیر و حکمت سیاسی عین کند نه با شیطنت و فریب و نیرنگ و تزویر. و بازیدارد از بی‌تدبیری تا نظام مورد هجوم دیگران واقع نشود؛ بلکه سیاستی حکیمانه در همه اجزا و ارکان نظام جاری سازد تا جامعه را به سوی زندگی متعقلانه و مدبرانه سوق دهد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۱۰۰).

از دیدگاه قطب‌الدین، اصناف ریاست چنین نظام و جامعه‌ای چنین است که رئیس اول آن کسی است که جامع شرایط حکمت و عقل تام و توانایی کافی در اقناع مردم و قدرت بر تخیل و قدرت بر جهاد داشته باشد. او هم حکیم باید باشد تا بتواند به وضع قوانین سعادت آور و تدابیر متعقلانه و مدبرانه بپردازد و هم قدرت اقناع باید داشته باشد تا بتواند آن دسته از افراد جامعه را که از قدرت تعقلی کافی برخوردار نیستند، از طریق اقناع جلب نماید. و باید متخیله او هم قوی باشد تا از طریق خطابه و شعر اهل آن را جلب کند. و در آخر باید که شجاع باشد تا در مقام جهاد، قدرت کافی بر آن را داشته باشد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۱۱۲). چنین کسی رأی و قول و فعل او بر همگان نافذ است و گذشت که چنین ویژگی‌هایی در شخص «نبی» (ص) جمع می‌شود.

قطب‌الدین به لحاظ متأثر بودن از حکمت اشراق و به ملاحظه تقسیمی که از حکمت به حکمت بحثی و تعلیماتی و حکمت یافتنی (اشراق) دارد، خوشبختی جامعه را در رهبر و حاکم و ولی‌ای می‌داند که هر دو نوع حکمت در او جمع

باشد (سیدجعفر سجادی، حدیث اندیشه، ص ۴۳۸). مرتبه بعدی ریاست، ریاست افاضل، یعنی شورای رهبری است که با عدم اجتماع شرایط فوق در یک فرد و اجتماع آنها، در چندین فرد حاصل می‌شود. مرتبه بعدی ریاست «ملک السنه» است که چنین شخصی عارف بر شرایع و سنن متقدمه از خود باید باشد و مرتبه بعد از این ریاست، «شورای سنت» است که آن زمانی فعلیت می‌یابد که شرایط سنت در یک فرد جمع نباشد (قطب الدین شیرازی، دره التاج، همائی، ص ۱۱۲-۱۱۳).

نهادهای اساسی مدینه فاضله

به اعتقاد قطب الدین نهادهایی با ماهیت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی وجود دارند که اجزای اصلی مدینه فاضله و نظام سیاسی مطلوب را تشکیل می‌دهند که عبارت اند از:

الف) نهاد خرد و اندیشه (افاضل): اینان حکما و متعقلان و خداوندان رأی و اندیشه و حاملان دین اند که به تناسب کارکرد و کار ویژه‌ای که دارند، نهادهای متناسب با خود را ایجاد و آن را در جهت هدف خود در ساختار تصمیم‌گیری و قدرت تعریف می‌کنند.

ب) نهاد فرهنگیان و مبلغان (ذوواللسنه): افراد چنین نهادی را خطبا، مبلغان، شعرا و نویسندگان تشکیل می‌دهند و کارشان فرهنگ‌سازی و حفظ فرهنگ است.

ج) نهاد محاسبات و برنامه و بودجه (مقدرون): اینان وظیفه جعل قوانین عادلانه و محاسبات اداری و توجه به اخذ و اعطای حکومتی را بر عهده دارند.

د) نهاد انتظام و امنیت و دفاع (مجاهدون): مجموعه افراد چنین نهادی را رزمندگان و مجاهدان و مدافعان تشکیل می‌دهند و سازمان‌ها و نهادهای مناسب خود را ایجاد می‌کنند.

ه) نهاد اقتصاد و دارایی: اینان نظر به کسب اموال و مالیات‌های عمومی و نظر به رفع نیازهای کشاورزان و دهقانان و مجموع کسانی که به کارهای تولیدی و کشاورزی مشغول اند، دارند.

ویژگی‌های نظام سیاسی مدینه فاضله

در فلسفه سیاسی قطب الدین، ویژگی‌هایی که نظام سیاسی مدینه فاضله دارد و آن را ماهیتاً از دیگر نظامات تفاوت می‌بخشد، عبارت اند از:

۱. **معرفت حقیقی:** مردم این جامعه و نظام سیاسی به دنبال معارف حقیقی هستند، هرچند روش‌های تحصیل آن مختلف باشد.

۲. **تهذیب نفس و اعتدال:** در چنین نظامی تمامی سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌ها در پی رساندن افراد جامعه و

نهادهای آن به اعتدال و تهذیب نفس هستند.

۳. **سیاست فاضله:** سیاستی که رئیس چنین نظامی اتخاذ می‌کند در بُعد نظر، بر اساس حکمت، و از حیث عمل، بر اساس عدالت است تا با آن، جامعه به اعتدال در تمام ارکانش و افراد به اعتدال در نفوس خود برسند.
۴. **ریاست فاضله:** ریاست چنین نظامی را کسی بر عهده دارد که هم به معارف حقیقی آشناست و هم در نفس خود مذهب و متعلق به فضایل نفسانی و هم به دنبال آن است که مردم را بدین کمال برساند.
۵. **تعاضد و همخوانی و همراهی سیاست با دیانت و شریعت:** در چنین نظامی که قوانین کلی منشأ عقلانی دارد و بر مصالح نوعی و قواعد مبتنی است، احکام جزئی آن نیز متخذ از شریعت است، دیانت با سیاست معاضد یکدیگرند و نه معاند؛ زیرا رابطه دین و دنیا چنین است که نظام دین با نظام دنیا حاصل می‌شود (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۳۱) و از جمله امور قوام دهنده به دنیا، سیاست است.

نظریه دولت و ارکان سیاست آن

قطب‌الدین شیرازی معتقد است که دولت نهادی است متکفل سامان‌دهی، انتظام و راهبرد یک جامعه و نظام سیاسی و تابع هدف و مقصودی است که جوامع و نظامات سیاسی بسته به ماهیت خود دارند. چنین نهادی عالی‌ترین تصمیم‌گیرنده‌ای است که تصمیمات به آن منتهی می‌شود و ریاست آن در رأس همه ریاست‌های نظام سیاسی است و مشروعیت ریاست‌های دیگر، از آن ناشی می‌شود. چنین دولتی برای حفظ و بقا خود، نیازمند آن است که مردم را - که قاعده هر سیاسی هستند - اولاً خوب بشناسد (هم از حیث فرهنگی و آداب و رسوم و هم از حیث طبقات و طوایف و گروه‌های اجتماعی و شناخت مراتب شأن و منزلت آنها). ثانیاً به حفظ و رعایت عدالت بین آنها بکوشد و البته باید اکتفا نکند به صرف رعایت عدالت نسبت به مردم، بلکه باید به اجرای عقوبت مجرمان به ویژه مجرمان حکومتی و کارگزاران بکوشد. ای بسا که دولتی سیاستش بر عدالت باشد اما بر اثر عدم اجرای عادلانه آن یا عقوبت نکردن مجرمان در میان مردم، امور مردم به بی‌نظمی منجر شود و اثر عدالت را خنثی سازد. و نیز دولت باید بین خود و مردم ایجاد الفت کند تا مردم و دولت یک‌رنگ و در نهایت یکی شوند.

قطب‌الدین شیرازی سه امر را به عنوان ارکان و قواعد سیاست دولت مطرح می‌کند که تأمین‌کننده مطلب فوق هستند. به باور او دولت اولاً باید اساس خود را بر حفظ و حراست مردم خود - که پایه و اساس سیاست هستند - بگذارد (و نه حفظ خود بر مردم) و تحقق این امر با اجرای عدالت در میان مردم از طریق اجرای احکام و قوانین عادلانه و بی‌گیری و نظارت بر کارگزاران حکومتی در اجرای احکام و قوانین و توجه به شأن و منزلت طبقات و گروه‌ها و طوایف مختلف مردم است. ثانیاً بنا را بر مجازات افراد مجرم بگذارد تا هم خوب قانون اجرا شود و هم مردم احساس امنیت نمایند. ثالثاً باید که بین مردم و دولت پیوند نزدیکی برقرار نمود تا دولت و مردم به کمک یکدیگر برآیند و به حل مشکلات و

پیشرفت امور پیرد ازند. این امور سه گانه عبارت اند از:

رکن اول: معرفت مردم و حفظ و حراست آنها

وی در اینکه در یک دولت، مردم رکن اول بقا و استمرار هستند، شکی ندارد و بر اینکه با چنین شأنی از مردم، واجب است که دولت به حفظ و رعایت عدالت در میان آنها پیرد ازند، دو دلیل اقامه می‌کند:

یکی آنکه تا مردم (رعایا) نباشند، سیاست و پادشاهی وجود خارجی ندارد. لذا تا مردم هستند و به میزانی که باشند، سیاست و پادشاهی استمرار می‌یابد. بنابراین مردم اصل سیاست و ملک و پادشاهی هستند و اگر اصل حفظ شود، فرع هم باقی می‌ماند:

رعایا اصل ملک و پادشاهی اند از برای آنکه تا رعایا نباشند، پادشاهی نباشد و چون رعایا نمانند پادشاهی نماند و چندان که رعایا بیش بود، ملک و پادشاهی بیش بود (قطب الدین شیرازی، درة التاج، همایی، ص ۱۶۳).

دیگر آنکه چنان که اصل ملک و پادشاهی بر مردم است، مال و برخورداری از توانمندی اقتصادی نیز، از دیگر اصول پادشاهی و استواری آن است و حصول مال با وجود رعایا حاصل می‌شود: «لَا مَلِكَ إِلَّا بِالرُّجَالِ وَ لَا رِجَالَ إِلَّا بِالْمَالِ وَ لَا مَالًا إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَ لَا عِمَارَةَ إِلَّا بِالْعَدْلِ وَ السِّيَاسَةِ» (قطب الدین شیرازی، درة التاج، همایی، ص ۱۶۳). بنابراین، سیاست و پادشاهی بر مردم استوار است و مال از مردم حاصل می‌شود. نتیجه اینکه دولت باید مردم را حفظ کند تا خود بقاء و استمرار یابد و حفظ مردم فقط با رعایت عدالت بر آنها حاصل می‌شود. پس از باب وجوب شرط واجب، عدالت بر دولت و پادشاهی واجب می‌شود و حفظ و بقای آن بر عدالت مبتنی است؛ چه اینکه بنیاد خلق آسمان و زمین بر عدل است (قطب الدین شیرازی، درة التاج، همایی، ص ۱۶۳).

بنابراین، بنیاد تمام امور بر عدل است؛ هم امور خیر تا زمانی که بر عدل باشند، باقی می‌مانند و هم امور شرّ و اجتماعات اهل شرّ، آنها هم اگر بر عدل و انصاف در بین خود محافظت نکنند، اجتماعشان متفرّق و امورشان فاسد و روابطشان مختل می‌گردد.

پس اگر عدالت نزد قطب الدین چنین شأن و منزلتی در سیاست و دولت دارد، شرط عدالت به معنای راستی و برابری به قرار زیر است:

اول - رعایت انصاف: دولت مردان و رأس آنها رهبر یک نظام باید انصاف را پاسداری کنند تا مردم قدرت قیام بر حق خویش را داشته باشند.

دوم - نباید بر مردم ظلم و ستم روا داشت؛ زیرا کسی و دولتی با ظلم نتوانسته است باقی بماند، اگر چه با کفر باقی مانده است.

سوم - باید بر مردم آثار نعمت و رأفت و رحمت را نشان داد تا مردم حاکمان را چنین بشناسند.

چهارم - باید مردم را بر اطاعت او امر و نواهی خود ترغیب نمود؛ چنان که خداوند اول به بندگانش اعضای سالم داد و بعد سلامت را به آن اعضاء افزود، سپس نعمت‌های ظاهری و باطنی به آنها پیوست و فرمود: «وَلَشَبَّحْ عَلَيْنَكُم نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (لقمان: آیه ۲۰) و آنگاه آنان را به اطاعت خود فراخواند.

پنجم - باید از ظلم در بین مردم پیش‌گیری کرد. در بین مردم کسانی نباشند که بر دیگران ظلم و تعدی نمایند.

ششم - برابری را در زجر و تأدیب خطاکاران میان خواص و عوام رعایت نماید. (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج،

همایی، ص ۱۶۴)

نتیجه اینکه در اندیشه قطب‌الدین اولاً عدالت و رزی شرط اساسی استواری ملک و پادشاهی است. ثانیاً مردم از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و مبنای حقوق آنان بر اساس عدالت و برابری بین آنان به میزان استحقاقی که دارند تعریف می‌شود.

در آخر وی وجود رابطه نقادی را میان مردم و حاکم ضروری می‌شمرد تا هرگاه کارگزاران حکومتی به وظایف خود خوب عمل کردند، مردم از آنان تشکر نمایند و هرگاه به خطا و یا به ظلم و تعدی گرایش یافتند، به شکایت از آنها بپردازند. و بر رئیس حکومت و سلطان است که از عملکرد عمال و نواب، یعنی کارگزاران حکومتی خود، غافل نگردد و دائم از منابع مختلف از اعمال آنها اطلاع حاصل کند تا مبادا آنان بر مردم ظلم روا دارند که اثر ظلم خرابی دولت و سلطنت است و اگر ولایت و سیاست با روآوری به ظلم و تعدی خراب شود، فساد گسترش می‌یابد و زمان زوال دولت فرا می‌رسد:

بباید دانست که اگر خود به رعایت رعایا بپردازد و وزیر یا نایب را نصب کند تا رعایا مهمات خود را از شکر و شکایت بدو (به او) رفع کنند و اگر خطه مملکت متسع باشد، نواب و عمال را به نواحی دور فرستد و باید که از سیرت هیچ یک غافل نباشد تا ظلم و تعدی پیش نگیرد که اثر ظلم خرابی باشد و چون ولایت خراب شود، سال آینده از اعمال هیچ حاصل نشود و مقطعان ولایت را افتقار از خزانه باید کرد. پس قضیه منعکس شود و فساد متضاعف گردد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همایی، ص ۱۶۵).

بنابراین نباید به کمترین ظلمی در حق مردم رضایت داد که اندک اندک زیاد می‌گردد و موجب فساد دولت و سیاست می‌شود. و این خود نشان دیگری است بر اینکه در اندیشه قطب‌الدین شیرازی مردم اصالت دارند به گونه‌ای که نزد وی اساس سیاست و دولت و حکومت بر بقاء و رضایت و عدالت بر آنها استوار است. چه اینکه در جای دیگر، وی شایسته سالاری و تخصص‌گرایی را محور و معیار مشاغل دانسته و رئیس حکومت را لازم می‌داند که به شناسایی نیروهای فکری و تخصصی عملی بپردازد تا از مرتبه هرکس در عقل و قوه فکری و از درجه مهارت افراد در انواع فنون در مناصب و کارهای

خاص استفاده بهینه صورت گیرد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همایی، ص ۱۶۶).

رکن دوم: تنبیه مردم بر احکام

قطب‌الدین شیرازی در این رکن، سیاست را به معنای اجرای عقوبت مجرمان می‌شمرد و فایده آن را حراست از مال و ناموس مردم می‌داند؛ چنان که قرآن کریم قصاص را برای جامعه مایه حیات می‌داند: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره، آیه ۱۷۹).

علماء دو جنبه از حیات آور بودن قصاص را یاد آور می‌شوند: یکی حیات برای شخص جانی و مجرم و دیگری برای دیگران. اما حیات برای جانی به این جهت است که وی با علم به قصاص، دست به عمل جنایت نمی‌زند و برایش حیات باقی می‌ماند و برای دیگران بدان جهت است که اگر بداند قاتل را می‌کشند، از ترس کشته شدن، کس دیگری را نمی‌کشند؛ پس همه خلق باقی می‌مانند. بنابراین قصاص، خود نوعی از سیاست است (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همایی، ص ۱۶۸).

پس تنبیه در سیاست دو فایده دارد: یکی حراست از مردم تا آنان از امنیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برخوردار گردند و دیگری پاسداری از ملک و سلطنت و دولت و بدین شکل دلگرمی و پشتیبانی مردم از دولت حاصل می‌شود.

رکن سوم سیاست دولت: تألف مردم

رکن سومی که باید در دولت نمایان باشد آن است که رئیس حکومت از طریق مکارم اخلاقی و ملکات نفسانی، مانند جود و سخا و تواضع و فروتنی، در پی جلب قلوب مردم برآید و آنان را به خود امیدوار کند.

بنابراین رئیس حکومت باید د و نوع اعطاء داشته باشد: یکی لازم و واجب که به اموردیوانی حکومت مربوط است و نباید آن را به تأخیر انداخت و دیگر انعامات و تشریفات است که باید آن را بر حسب استحقاق افراد پرداخت و باید که بخشش‌ها، فراگیر باشد؛ یعنی علاوه بر دوستان، دشمنان را نیز در برگیرد، تا قلوب دشمنان جلب شود و اثر آن، دفع بسیاری از دسیسه‌ها و نیرنگ‌هایی است که هرکدام ممکن است مفساد زیادی را در پی داشته باشد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همایی، ص ۱۷۶-۱۷۵):

« إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ... » (توبه، آیه ۶۰).

این آیه شریفه، یکی از موارد مصرف زکات را تألیف قلوب می‌داند که مفسران، سه دسته از مصادیق آن را

برمی‌شمرند:

الف) آنان که اسلامشان ضعیف است. ب) آنان که مسلمان نیستند، اما رغبت کمی به آن دارند. ج) آنان که با

انعام، خویشان و همسایگان خود را به اسلام درمی‌آورند.

هم چنین لازم است که رئیس حکومت نسبت به مردم توأضع داشته باشد، به خصوص در برابر عالمان و دانش‌آموختگان و در مرتبه بعد به عامه مردم؛ زیرا توأضع به عالمان و دینداران، از سویی موجب می‌شود آنان با دولت ارتباط بیشتری داشته باشند و دولت هم آنان را طرف مشورت خود قرار دهد. از سوی دیگر ارتباط آنان موجب کسب مشروعیت بیشتر دولت می‌گردد و همین امر موجب ثبات دولت می‌شود. اما باید به خواص کمتر توأضع کند؛ چون توأضع زیاد در برابر آنان، موجب سقوط مهابت و وقع هیبت پادشاهی و سبب گستاخی آنان می‌گردد.

پس لازم است که دولت و حکومت و حاکمان علاوه بر عدالت ورزی و تنبیه مجرمان، به تألف مردم و جلب قلوب آنان نیز بکوشند تا سه رکن سیاست را در خود تحصیل و پایه‌های آن را استوار سازند.

شرایط دولت و رهبری (پادشاهی)

قطب‌الدین شیرازی بعد از آنکه سه رکن اساسی سیاست را بر می‌شمرد و آنها را پایه و قواعد یک دولت می‌داند که با «بود» آنها دولت مستقر می‌شود و با «نبود» آنها دولت پانمی‌گیرد، شرایطی را برای رهبری و پادشاهی یک نظام سیاسی لازم می‌داند که با آنها سیاست و رهبری استقرار و دوام می‌یابد؛ و آن شرایط عبارت‌اند از:

الف) توجه لازم به صحت نظر و مشورت

بر رئیس حکومت و رهبر است که با تأمل در محتوای امور و پیامد آنها، سیاست‌های مختلف فرهنگی، نظامی و اقتصادی را تنظیم، و راهبردها و رویکردها را تعیین کند تا از اصابت رأی و صحت نظر و تأمل کافی برخوردار باشد. لذا باید در امور فوق از اهل اندیشه و متخصصان بهره بگیرد:

نظر در عواقب امور از واجبات است. و این کاری غامض است؛ پس مشاورت عقل از لوازم باشد و از این جهت حق تعالی مصطفی را فرمود که «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» یعنی با ایشان در مهمات که پیش آید، مشاورت کن (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همایی، ص ۱۸۲).

بدین جهت است که رئیس حکومت و پادشاه باید که عده‌ای را تحت عنوان «وزرای مشورت» داشته باشد و آنان باید از قوت فکر و تخصص کافی برخوردار باشند.

ب) ایثار رنج و مشقت (بر تنعم و راحتی)

باید دانست که امور بزرگی مثل سیاست‌پردازی، در جامعه انسانی، بدون تحمل رنج حاصل نمی‌شود. پس برخورداری از تنعمات دنیوی و خوشگذرانی و مستی، با پادشاهی و امارت، سازگار نیست و پیامبران الهی به میزان بزرگی رسالت، رنج و زحمت بیشتری را متحمل می‌شده‌اند (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همایی، ص ۱۸۴).

بنابراین باید با تحمل سختی به فراهم نمودن زمینه پیشرفت مردم پرداخت که نیک نامی آورد و نیک نامی ماندگار است. و در این صورت است که همت مردم، به طول عمر و دوام دولت معطوف می‌شود (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۱۸۶).

ج) التزام به دیانت و شریعت

در منصب ریاست، باید که امور را بر طبق احکام شرعی محقق ساخت و نمی‌توان گفت که «نمی‌شود امور دنیا و سلطنت و سیاست را بر حسب امور شرعی مطابقت نمود» چرا که سلیمان پیامبر که بزرگ‌ترین و موفق‌ترین ملک و سلطنت را داشت چنین کرد. بنابراین، جمع سیاست و دیانت ممکن است بلکه واجب (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، همائی، ص ۱۸۷). در مبحث «رابطه دین و سیاست» گفتیم که نظام دین در نظام دنیا حاصل می‌شود، و انتظام امور دنیوی با سیاست حاصل می‌گردد و سیاست عادلانه به گسترش نفوذ دین می‌انجامد.

نتیجه‌گیری

قطب‌الدین شیرازی با پی‌ریزی فلسفه سیاسی خود بر مبانی معرفتی و هستی‌شناسانه، جهانی را ترسیم نمود که در رأس آن، واجب‌الوجود و خالق همه هستی قرار دارد و در آن، علاوه بر حاکمیت نظم و اصل‌علیت، هدفمندی حاکم است. در چنین نظامی عنایت خداوند، که منشأ برخورداری مخلوقات از خیر و کمال است، بر عالم ممکنات و مخلوقات گسترده شده و بر اساس اصل عدالت هر چیز در جای خودش قرار گرفته و بر پایه اتمیت نظام هستی، عالم سماوی و افلاک عالمی خیر، و عالم ارضی عالمی از ترکیب کون و فساد و خیر و شر است. و عالم سیاست و جامعه سیاسی نیز مصداق چنین عالمی است که باید با رهبری انسان کامل الهی جامعه سیاسی را با سیاست فاضله و افراد را از نقصان به کمال هدایت کرد تا آنان به سعادت نائل آیند.

وی در فلسفه سیاسی خود، برخلاف فارابی و خواجه نصیرالدین طوسی، کمتر از مدینه و نظام و دولت فاضله بحث کرده است (جان و البریج، تفسیری روشن بر اندیشه سیاسی قطب‌الدین)؛ و این امر بدین علت بود که وی مراتب سیاست را «سیاست انبیا»، «سیاست خلفا و سلاطین»، «سیاست علماء» و «سیاست وعاظ» نام برد (قطب‌الدین شیرازی، درة التاج، مشکوة، ص ۱۳۱).

اما بانظر به وقایع و حوادثی که در جهان اسلام رخ داد، تنها خلفا و سلاطین حاکمیت داشتند و ماهیت سیاست آنها، از سیاست فاضله، بسیار فاصله داشت.

قطب‌الدین در مباحث دولت خود، با اعتقاد به حاکمیت حکمت و تعقل سیاسی و رعایت شریعت و دیانت، اصول سیاست یک دولت را حصول معرفت کافی از افراد، گروه‌ها و طوایف جامعه و استعدادها و توانمندی‌ها و شایستگی‌ها و

تخصص‌های آنها و رعایت عدالت در حق آنان در جهت شایسته‌سالاری و دو اصل تنبیه مجرمان به منظور حفظ امنیت مردم و دولت و تألف مردم برای همدلی و همکاری لازم بین دولت و ملت دانسته است. وی شرایط حفظ سیاست و امارت را در بناگذاری آن بر تعقل و حکمت سیاسی و رعایت مشورت و اخذ دیدگاه‌های مختلف و تحمل رنج برای پیشرفت مردم و تطبیق امور حکومتی و جامعه با شریعت می‌داند.

منابع

- قرآن کریم
- جان والبریج، تفسیری روشن بر اندیشه سیاسی قطب‌الدین شیرازی، ترجمه غلامرضا بهروز لک، از کتاب: The Political aspects of Islamis Philosophy
- خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینویی و علیرضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹
- سیدجعفر سجادی، حدیث اندیشه، انتشارات سروش، ۱۳۷۹.
- قطب‌الدین شیرازی، درة التاج لغرة الدیاج، تصحیح ماهدخت بانوهمایی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
- قطب‌الدین شیرازی، درة التاج لغرة الدیاج، تصحیح محمد مشکوة، تهران: انتشارات حکمت، بی تا، ۱۳۱۷.